سخنرانی مسجد ملک (تهران) جلسه 28

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أَبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) [1]

گفتگو در طول عمر و بقاء صحّت و سلامتی و بلکه بقای جوانی حضرت بقيّةالله7 بود که چطور مي‌شود آدم 1127 سال عمر کند؟! بعد چطور مي‌شود بعد از 1127 سال جوانِ تر و تازه باشد؟! گفتیم امتناع عقلی ندارد. مي‌خواهند بگویند امتناع عادی دارد که آن را هم ندارد. يك نکته‌ای را اینجا حضور محترم آقایان اهل علم عرضه مي‌دارم که قابل دقّت و تأمّل است.

مطلبی است که در نظر بعضی اشتباه شده! این مطلب باید روشن شود و آن اینست که: بین «اقلّيّت در وجود» و بین «امتناع عادی» فرق است. این يك نکته علمی است! فرق است بین اینکه بگوییم يك چیز عادتاً ممتنع است یا يك چیزی اقلّيّ الوجود است. ممکن است يك شيئی عادتاً ممتنع باشد ولی زیاد واقع بشود. مثلاً حرف زدن سنگ عادتاً ممتنع است. جلو آمدن درخت عادتاً ممتنع است، ولی عقلاً ممتنع نیست، و به يك عللی ممکن است موجود شود. عادت بر اینکه درخت جلو بیاید جاری نشده. عادت بر اینکه سنگ حرف بزند جاری نشده. همین امری که عادتاً ممتنع است، در روزی که پیغمبر اکرم9 از کوه حرا به مکّه تشریف مي‌آوردند زیاد واقع شد. هر سنگی و هر ریگی که مصادف و مواجه با حضرت شد، به صدای بلندی فریاد زد «السّلام عليك يا حامد؛ السّلام عليك يا حميد؛ السّلام عليك يا محمّد.» سلام کردند و حضرت هم جواب مي‌دادند. اتّفاقاً يك سنگی بود یار وفادار پیغمبر بود. در روایت دارد پیغمبر مي‌فرماید از آن تاریخ به این طرف هر وقت

مواجه شدم با این سنگ، این سنگ به من سلام کرد و به من عرض اخلاص نمود. این عادتاً ممتنع است. حرف زدنش خرق عادت است. باید خرق بشود ولی زیاد واقع شده.

روزی پیغمبر در مسجد ایستاده بودند. یکی از عرب‌ها آمد و گفت: یا محمّد9! دلیل بر پیغمبر بودنت چیست؟ فرمود: «هر چه تو مي‌خواهی؟» گفت این سنگریزه‌ها بگویند تو پیغمبری قبول مي‌کنم. سنگریزه‌ها را برداشت. «ای سنگ‌ها من کیستم؟» صدا بلند شد که ما شهادت مي‌دهیم تو محمّد9 رسول خدائی. پیغمبر ما 4444 معجزه غیر از قرآن داشت. همه این‌ها خرق عادت است. همه عادتاً مستحیل است امّا وقوع پیدا کرده. ممکن است شیئی عادتاً محال نباشد ولی کم باشد؛ مثل طول عمر. طول عمر تا دو هزار سال و سه هزار محال عادی نیست، اقلّ‌الوجود است و کم اتّفاق مي‌افتد. بین این مطلب که عادتاً محال باشد و وجودش خرق عادت باشد با اینکه خرق عادت نباشد فرق است. عادتاً ممکن است امّا اقلّیّ الوجود است.

مثلاً یکی از چیزهایی که حافظه انسان را قوی مي‌کند خشك بودن هوای محیط زندگانی است. اگر هوای محیطی که آدم در آن محیط زندگانی مي‌کند خشك باشد مثل مطلق عربستان سیّما عربستان سعودی، مثل سبزوار ما و یا مثل یزد ما، این منشأ مي‌شود برای زیادی حافظه. غذاهای گرم و خشك خوردن منشأ مي‌شود برای زیادی حافظه. خرما حافظه را زیاد مي‌کند. زعفران و کندر حافظه را زیاد مي‌کند. هر خوراك گرم و خشکی در زیادی حافظه تأثیر دارد. حالا بعضی مزاج‌ها هست که مزاج پدرانشان و مادرانشان خشك بوده. هوا و محیطی که در آن محیط پرورش پیدا کرده‌اند خشك بوده. عواملی پیدا شده که حافظه قوی شده؛ طوری که عادتاً چنین حافظه‌ای بعید است.

یك بچّه چهار ساله‌ای را آوردند که در چهارسالگی تمام قرآن را حفظ داشت و با قرائت‌های مختلف هم مي‌خواند. چون سنّي‌ها قرائت‌هایی درست کرده‌اند. این بچّه هر هفت قرائت را بلد بود. به مأمون خبر دادند یك چنین بچّه‌ایست که قرآن را کاملاً حفظ است. او را پیش مأمون آوردند. از هر جای قرآن پرسیدند او همه را خواند. بعد همه متحیّر بودند. مایه حیرت همه شده بود. همینطور که قرآن مي‌خواند بنا کرد های های گریه کردن. پدرش گفت چرا گریه مي‌کنی؟! معلوم شد گرسنه‌اش هست. عادت بچّگی اوست.

سیّد عبدالکریم‌بن طاووس در سنّ پنج سالگی همه کتاب‌هایی را که پدرش خوانده بود حفظ کرده بود! یك بچّه دیگری را آوردند در سنّ چهارسالگی که همه قرآن را به قرائات مختلف مي‌خواند.

پیش یکی از قرّاء بزرگ آمدند که اجازه مي‌دهید ما قرآن او را گوش بدهیم؟ چون سابقاً این جور نبوده هر کس دو تا کلمه یاد داشته، برود روی منبر، یا اگر قرآن را حفظ کرده، قاری بشود. هر محدّثی برای ذکر احادیث اجازه مي‌خواست. آمدند گفتند چنین بچّه‌ایست ما برویم پای قرائت او؟ گفت برویم ببینم. بچّه بین چهار و پنج سالگی است. شروع کرد به خواندن قرآن. هر جای قرآن را پرسیدند با تجوید صحیح و با قرائت‌های مختلفه‌ای که نقل شده، خواند. بعد فکری کرد و گفت: «استادی در قرائت از این بالاتر نداریم.»

خلاصه از این حافظه‌ها زیاد است. این حافظه خرق عادت نیست. یك چیزی نیست که وجودش محال باشد. نه! عادی است ولی عادی اقلّی‌الوجودی است. کم فردی پیدا مي‌شود که این طور حافظه قوی داشته باشد. کم عواملی پیدا مي‌شود که این طور حافظه‌ای را به وجود بیاورد. حالا ساختمان بدن امام زمان7 و عوامل نگهداری این بدن، کم است، اقلّیّ الوجود است. هر جا آن عوامل پیدا شد عمر همین طور طولانی مي‌شود. عوامل پیدایش بدن حضرت نوح7، سنخ عوامل پیدایش بدن امام عصر7 است.

یك مثال عادی بزنم. هر جا فولاد و سیمان پیدا شد، مهندس صحیح پیدا شد، ساختمانش قرص و محکم و قابل دوام مي‌شود. هر جا نشد، نه. حالا در دهات سیمان و آهن کم است؛ لذا خانه‌ای که زیاد دوام کند کم است. شخصی عمارت 12 اشکوبه‌ای ساخته. اگر 4 اشکوبه آن را در دِه بخواهند با خشت و گل بسازند همان سال اوّل خراب مي‌شود. چرا؟ چون این اساس و این عوامل آنجا نیست. این عوامل در دهات کم است. عوامل طول عمر کم است. کم بودن غیر از خرق عادت است. هر جا این عوامل پیدا شد آن عمر طولانی هم پیدا مي‌شود.

یك نکته به شما بگویم. خیلی چیزهاست که ما نمي‌دانیم. یك قسم دواها هست که اگر این دواها به مزاج برسند حقیقتاً مزاج را قوی فاحش مي‌کنند. یك شگفت‌هایی هست؛ یك دُهن‌ها و روغن‌هایی هست؛ یك محلول‌هایی هست که اگر آن شگفت‌ها، آن روغن‌ها و آن محلول‌ها به مزاجی برسد راستی مزاج را منقلب مي‌کند. من خودم دیده‌ام شگفتی را که این شگفت را مي‌خریدند. تمام شگفت، دو نخود سه نخود است. مي‌خوراندند تقریباً قوای از بین رفته یك سال را برمي‌گرداند و این شگفت جایش را مي‌گرفت. مثلاً محلول طلا نه محلول صنعتی. اینها با تیزآب‌هایی هست که خود تیزآب‌ها مضرّ است. اگر بتوانند طلا را حلّ طبیعی کنند (که مي‌کردند) و به کسی بدهند بخورد، موی سفیدش را برمي‌گرداند و سیاه مي‌کند. کسی یك دوایی داشت که طلا را در آن مي‌گداخت. این را

روی آتش مختصری ميگذاشت، طلا به جوش ميآمد و بالا ميآمد و شِگِفت ميشد. يك تأثير عجيبی داشت.

حاج كريمخان كرمانی در اين حرفها بوده. پولدار و شاهزاده بوده. با درويش ملنگها خيلی ارتباط ميگرفته. آن وقت بعضی نسخههای مجرّب گيرش ميآمده. مينويسد: يك مرد چينی به شيراز آمد كه به صورت آدمهای چهل پنجاه ساله مينماياند. موی سياه، صورت سرخ و سفيد و قشنگ و ملوس، گردن كلفت، قد شمشادی، هيچ چينی در ابروی او نيست. بعد معلوم شد آقا 170 سال يا 180 سال عمر دارد. از او پرسيدم چطور مزاجت اينطور باقی مانده؟! گفت برای اينكه من معجون آزارقی را ميخوردم. راست ميگويد. من مطمئنّم. زيرا اگر كسی آن معجون را مطابق اصول حكمت بتواند تهيّه كند اين اثر را دارد ولی كلام در اصل معجون كردن آنست كه اگر يك ذرّه تخلّف كرد آدم را ميكشد. خلاصه اينها مزاج را نگاه ميدارد.

حالا اگر اين عوامل اوّليّه در ساختمان بدن كسی پيدا شد و بعد اين عوامل دومی پيدا شد، اين بدن با سلامتی و جوانی طول عمر پيدا ميكند. ولی اين عوامل كم پيدا ميشود و اقلّیّ الوجود است. ممكن عادی اقلّی است كه در امام عصر7 پيدا شده است. يكی از آن اقلّيها حضرت خضر7 است. يكی از آن اقلّيها حضرت الياس7 است. يكی حضرت نوح7 است و به قول سنّيها يكی هم دجّال7 است. سنّيها دجال را از امام زمان7 مسنتر ميدانند. لذا ما به سنّيها ميگوييم چطور طول عمر برای امام زمان7 جايز نيست ولی برای دجّال جايز است؟ اينها رواياتی نقل ميكنند كه پيغمبر9 او را ديده. چطور شد برای امام زمان7 محال است؟! امام عصر7 و مهدی موعود، سيّد مهدی بقّال نيست! او از خانواده مجد و نجد است و هر دو جهت طبّ روحانی و جسمانی را میداند. اينان خانوادهای هستند كه در اصول طبّ طبيعی هم عجيباند. امام زمان7 به تمام رموز و اسرار كائنات و خواصّ موجودات مطّلع است. من نميخواهم بگويم امام زمان7 محلول طلا ميخورد. نه! اصلاً او سنخ بدنش غير اين بدنهاست. علاوه بر اين با توجّه ميتواند بدن پير فرتوت را جوان كند. مثل جدّش زينالعابدين7 كه با يك توجّه، زن پير هشتاد ساله را طوري برگرداند كه عادت ديد. در اين باب حرف زياد داريم ولی اندك اندك جلو ميآييم.

امام عصر7 عارف و عالم به تمام خواصّ كائنات است و هيچ مانع هم ندارد. استخوانبندي ايشان خوب و نطفه او سالم است. تمام جهات سلامت و صحّت و بقاء و طول عمر در او موجود است. آن وقت بعد از همه اينها خودش عالم به خواصّ طبيعی اشياء است. چيزهايی را استعمال ميكند كه

در امتداد طول عمرش مفید است. به هر حالت عارف به تمام خصوصیات و اسرار و رموز طبیعی این عالم است. هوای خوب، آب‌های خوب، دُهن‌های خوب، دواهای خوب، مَعاجین خوب، همه اینها را بلد است. ما می‌بینیم شخصی که چهار نفر طبیب از او مراقبت مي‌کنند هم طول عمرش و هم سلامتش بیشتر است. آن وقت کسي که محیط به تمام خصوصیات این عالم است چگونه است؟! چه خبر داریم! شاید ذرّاتی باشد که اگر وارد مزاج شود، سلامتی به انسان بدهد که 200 سال عمر کند. این يك رشته بود.

رشته دوم که بالاتر از اینست که مطلب را خیلی سهل‌تر مي‌کند اینست که روح انسانی (مطلقاً هر انسانی) متعالی بر بدن است و عالی، تأثیر در سافل مي‌کند و سافل از عالی متأثّر مي‌شود. اصلاً مُلك و ناسوت، سافل و دانی‌اند. روح از عالم ملکوت است و ملکوت، عالی است. روح ولو ضعیف باشد بلکه بگو ولو ضعیفه باشد، باز هم مسلّط و مسیطر است. این قدر زنجیرها به دور و بر آن پیچانده شده؛ مانند زنجیر هوا و زنجیر خیال و ما آن قدر لابه‌لای پرده‌های عالم طبیعت پیچیده شده‌ایم که خفه شده‌ایم. با همه این اوصاف همین روح خفه ضعیف ما، بر بدن مسلّط است و در بدن تأثیر مي‌کند و اَنحاء و اقسام تأثیرات دارد. يك تأثیرش اینست: در موقعي که ترس برمي‌دارد صورتش زرد مي‌شود و رنگ زرد به صورت مي‌دهد. این تأثیر روح هنگام ترس است. خون‌ها را مي‌کشد به طرف قلب. خجالت که آمد خون کشیده مي‌شود به طرف صورت. صورت قرمز مي‌شود. اینها تأثیرات روحی و روانی است. پس روح در بدن مؤثّر شد.

يك درجه بیا بالاتر. روح در بدن تأثیر مي‌کند و بدن را از بین مي‌برد. روح در مرتبه قوّه واهمه بدن را مي‌کشد و تلف مي‌کند. چطور؟! این‌ها حرفهایی است که حکما گفته‌اند. مثلاً من و شما برای اینکه بایستیم چقدر جا مي‌خواهیم؟ يك وجب در يك وجب. سی سانتیمتر عرض برای ما کافی است. برای راه رفتن هم همینطور است. الآن که از اینجا می‌رویم مسافتش چقدر است؟ يك وجب. ما روی يك وجب مسافت راه می‌رویم. حالا پانصد متر از زمین برو بالا، در يك مسافتی که عرضش يك متر باشد اگر راه رفتی؟! به محض اینکه بالا رفتی با خودت می‌گویی مي‌افتم، مي‌افتم، مبادا بیفتم و يك مرتبه مي‌افتی؛ این تأثیر روح در بدن است. روح در بدن تأثیر کرد و آن را انداخت. به خلاف کسی که واهمه‌اش را کشته؛ مثل بعضی بنّاهایی که قوّه واهمه را در تصرّف قوّه عاقله‌شان درآورده‌اند. آنها تحت تأثیر وهم واقع نمي‌شوند. این تأثیر روح است در بدن که روح در مرتبه واهمه بدن را به فنا مي‌کشاند.

بالاتر از این: روح با توجّه به خودش ایجاد سلامتی میکند و با توجّه به خودش ایجاد بیماری میکند. وقتش را ندارم بگویم. در این مسأله حق با ابوعلی سیناست نه با ملاصدرا. نَفْس، روحانیّة الحدوث و روحانیّة البقاء است. نَفْس، جسمانیّة الحدوث و روحانیّة البقاء نیست. ملاصدرا اشتباه کرده. ابوعلی سینا میگوید علاقه نفس به بدن علاقه تدبیری است مثل علاقه شاه به مملکت خود؛ «كَعلاقة المَلِك بالمدينة و الرّيّان بالسفينة.» آخوند ملاصدرا علاقه اتّحادیّه میداند و اشتباه کرده است، بلکه حق با ابوعلی سیناست. اگر نَفْس قوّت گرفت و اگر نَفْس توانست روی پای خودش بایستد، برای نَفْس بدنش با چوب دیوار فرقی نمیکند. همان طور که در بدن تصرّف میکند و دست را حرکت میدهد و چشم را باز میکند (تمام تأثیرات مال روح است. روح زبان را به سخن درمیآورد.) اگر روح کمی قوّت پیدا کرد، عین این کارها را با منبر میکند. منبر را به راه میآورد. دیوار را به بینایی میآورد. این را بدانید اینها دایرمدار حقّ و بطلان و شیطانی و رحمانی نیست. هر دو ممکن است، هم به راه شیطانی پیدا بشود هم به راه رحمانی. عمده، فشار روح است.

جوکیهای هند کارهای عجیب میکنند. جوکیهای هند ملحد نیستند، بلکه معتقد به خدای یگانهاند. پارهای از اخلاق حمیده را دارند. دروغ را حرام میدانند. دزدی را حرام میدانند. آنها فریضه مهمّهای دارند که آن را واجبترین عمل میدانند و میگویند جوکی باید این عمل را از بچّگی بکند و این منشأ طول عمر میشود و راست میگویند. آن ریاضت خاصّی است. اوّل سوراخ راست بینی را میگیرند و ذکر خاصّی دارند که میگویند. بعد از مدّتی سوراخ چپ را میگیرند. بنا میکنند حرف زدن. تا معیار خاصّی ذکر را میگویند. بعد از معیار خاصّی به طرز مخصوصی مینشینند. پاشنه پای چپ را میگذارند دم ماتحتشان. پاشنه پای راست را میگذارند دم آلت مردانگیشان. دهان را هم میبندند. سوراخهای گوش هم بسته است. آن وقت ذکرهای قلبی دارند. میگویند و میگویند. یكمرتبه نبض میایستد. هیچ تکان نمیخورد. یك مختصر تجربهای پیدا شده که روح از بدن یك کمی کنده میشود. ریاضت را میکشند و تا دو ساعت نبض را از کار میاندازند. خیلی کار عجیبی است. آن وقت بر اثر این، طول عمر پیدا میکنند. حالا چطور میشود که جدا شدن روح از بدن اینقدر اثر دارد؛ این یك باب علمی مفصّلی دارد که الآن اروپاییها یك راهی را پی بردهاند. از راه خواب حیوانات در زمستان میخواهند این خواب را در بشر بیاورند و به بشر دو هزار سال عمر بدهند. فعلاً در این نقشه رفتهاند. خوب چنین چیزهایی هست.

این «درویش مالاریجا» که در هند است، قدری پیر شده و ضعف پیدا کرده بود. مفصّلاً ورزش خواباندن نبض و قلب کرد و تا نود روز نبض و قلبش را خواباند. به شاگردهایش گفت درون این

صندوق مي‌روم، مرا با صندوق دفن كنيد. صبح روز نود و يكم بياييد مرا از قبر دربياوريد. اگر ديرتر آمديد من مي‌ميرم. زودتر هم نياييد. وقتی كه مرا درآورديد چه كار كنيد و چه كار كنيد. تمام دستورات را گفت. بالاخره صندوق را آورد. رفت داخل صندوق. عمليّات را كرد. هم نبض ايستاد و هم قلب. او را با صندوق زير خاك كردند. صبح روز نود و يكم آمدند در صندوق را باز كردند، ديدند مثل يك گربه‌ای كوچك شده. يك جوری شده! نود روز نه قلب كار كرده نه نبض. بعد به دستوری كه داده بود يك قدری دارو كنار لب او گذاشتند. خلاصه هفت هشت ساعت بعد پلكش تكان مختصری خورد؛ فهميدند نمرده است. خلاصه خوراكي‌ها را به او دادند؛ به زبان آمد. بعد از ده پانزده روز، مدام بزرگ شد بزرگ شد. موی مشكی درآورد و دندان‌های مرواريدی. خلاصه سی سال قوای پانْدی مالاريجا برگشت و تا چند سال قبل زنده بود. الآن خبر ندارم مرده يا نه؟ اين را در روزنامه‌ها نوشتند. خبر به اروپا رسيد. روزنامه‌ها داد زدند كه اروپايي‌ها بيايند اين مطلب علمی را حلّ كنند و نتوانستند و كسی نيامد. چون نمی‌فهميدند.

گر بگويم شرح آن بي حد شود

مثنوی هفتاد من كاغذ شود

اسرار و رموز اين عالم از نظر مادّی و روحانی خارج از حدّ و عدّ است و از حوصله عقل ما بيرون است. ما هنوز در اين عالم طفل و بچّه‌ايم. بلكه ما هنوز علقه مضغه‌ايم و از رحم عالم طبع بيرون نيامده‌ايم. ما هنوز كور و كر هستيم. با همه كشفيّات انجام شده هنوز گوشمان باز نشده. به يك ميلياردم اسرار طبيعت هم نرسيده‌ايم. هر چند سال به چند سال يك روزنه كوچكی به مقدار سوراخ سوزن باز مي‌شود و تغييرات فاحش در عالم پيدا مي‌گردد. اتم مي‌شكافند. مي‌خواهند به كره ماه مسافرت كنند. دِژِ اتم را شكافتند. حالا اگر الكترون را بشكافند به خيال كره خورشيد و بالاتر از خورشيد مي‌افتند. يك روزنه باز مي‌شود به كلّی صفحه عوض مي‌گردد.

حضرت مهدی7 از همه اينها مطّلع است. چه مانع دارد پنج هزار سال عمر كند و از طريق دوا، از طريق توجّه نفس و از طريق انقطاع نفس، در بدن تأثير كند و بدن را در شباب و جواني‌اش نگه دارد. هيچ مانع ندارد!

مطلب اينجا ختم باشد. دستتان سپرده تا موقعي كه باز ما و شما به هم برسيم.

يابن العسكری... ای مولا!

چون صورت بدلعیت نقشی بچین نباشد ای آفتاب روزی بی‌پرده روی بنمای صبر از تو نیست ممکن تا هست عشق در ما

چون چشم دلفریبت سحری مبین نباشد تا آسمان نگوید مه در زمین نباشد این قصّه کس نداند تا خود چنین نباشد

خدایا به آیه آیه قرآن، شریك قرآن، مبیّن قرآن، صاحب قرآن، روح قرآن را به زودی آشكار بفرما. ما را در ظلّ لوای امام زمان7 و عنایتش از هر خطا و اشتباهی حفظ بفرما.

گفت: یا علی7! من مي‌میرم. عمر من به پایان رسیده. چیزی از عمر من باقی نمانده. پسر عمّ! بعد از من ناچاری عیال اختیار كنی. اگر خواستی زن بگیری عُباوه دختر خواهرم زینب را بگیر.» چرا؟ «او با بچّه‌های من مهربان است. با بچّه‌های من مأنوس است. بعد از مرگ من بر بچّه‌های من سخت نگذرد. اینها دیروز پدرشان پیغمبر از دستشان رفته. امروز مادرشان زهرا3 از دنیا مي‌رود. پسر عمّ! یك شب به خانه او بمان، یك شب را به خانه بی‌صاحب زهرا3. پسر عمّ! مخصوصاً به صورت حسینم سیلی نزن. «إبكِنی إن بكیت یا خیر هادی و اصبر الدّهر.» ای پسر عمو! برای من گریه كن. اشك از چشم‌هایت جاری كن. پسر عمّ! «إبكنی و ابك للیتامی» پسر عمّ! یك قدری برای من گریه كن. یك قدری هم برای یتیمان من گریه كن. همین طوری كه زمزمه مي‌كنید دست و سرهاتان را مرخّص كنید. مخصوصاً یا علی! برای حسینم گریه كن. حسینم را با لب تشنه...

[1] . هود (11): 86